

هرمنوتیک و هرمنوتیک عینی^۱

اندریاس ورنٹ

برگردان: سایه آذرپناه، مائده مکتوم



هرمنوتیک - از تأویل به دیالوگ

هرمنوتیک به عنوان هنر فهم خاستگاه خود را در مسئله تأویل متن مقدس^۲ دارد. و از آنجا که نقطه اساسی ارجاع تأویل به متن است، هرمنوتیک به لحاظ سرآغاز تأویلی متن پایه است (Ricoeur, ۲۰۰۴ [۱۹۶۹]). هرمنوتیک با مسئله «معنای حقیقی» متون سروکار دارد. این تقید سفت و سخت به متن، آشکارا گزارشگر این امر است که نویسندگان متون کهن مقدس دینی (یعنی ابژه‌های تاریخی بسیار مهم تأویل) در دسترس نیستند. از آن‌ها نمی‌توان پرسید که آیا تفسیر متون‌شان مطابق با نیات آن‌ها بوده است یا نه (Baumann, ۱۹۷۸).^۳

چنین تقیدی به کتاب مقدس در نهایت با مفاهیم هرمنوتیکی شلایرماخر و دیلتای پایان می‌یابد. دل‌بستگی آن‌ها در مسئله فهم، نه لغت‌شناختی بلکه فلسفی بود. تفاوت بین علوم طبیعی و علوم انسانی^۴ نزد دیلتای بر این مبناست که هدف «فهم» در حوزه امور انسانی در تقابل با پژوهش برای «تبیین» پدیده‌های طبیعی قرار دارد.

1- Wernet, Andreas. 2014. Hermeneutics and Objective Hermeneutics. In *The Sage Handbook of Qualitative Data Analysis*, ed. Uwe Flick, 234-246. London: Sage Publications Ltd.

2- exegesis

3- See Willig, Carla. 2014. Interpretation and Analysis. In *The Sage Handbook of Qualitative Data Analysis*, ed. Uwe Flick, 136-150. London: Sage Publications Ltd.

4- Geisteswissenschaften

هرمنوتیک اکنون دیگر فقط با موضوع محدودِ فهمِ متن سروکار ندارد بلکه مسئله فهم را به مثابه اصل بنیادی کنش انسانی و مواجهات‌اش در زندگی روزمره پذیرفته است.

هرمنوتیک فلسفی در پی ساخت‌وپرداختِ مفهومی نظری از فهم است به مثابه اصلی اساسی که جهان انسانی را بنا می‌نهد، و همچون ضرورتی برای جست‌وجوی علمی در این جهان (Grondin, 1994). ایده تنها یک تفسیر کافی و مناسب به سود انگاره‌ای از فهم کنار زده می‌شود که به نقش سنت و پیش‌داوری‌ها و افق‌های ذهنی متفاوت تأکید دارد (Freeman, 2008). رویکرد هرمنوتیکی رویکردی است جانبدارانه. بنابراین فرآیند تفسیر متضمن «خودآزمونی» تفسیرگر است. تفسیر دیگر به عنوان حاصل بررسی فاصله‌گذارانه مفسر علم‌ورز، که به فهمی بی‌طرفانه می‌رسد، دیده نمی‌شود بلکه همچون گفت‌وگویی در نظر گرفته می‌شود که محل تلاقی چشم‌اندازهای متفاوت است. این مواجهه، این «تجربه هرمنوتیکی»، منجر به هم‌آمیزی افق‌ها می‌شود (Gadamer, 2011 [1960]).

بایستی کاملاً روشن باشد که هرمنوتیک فلسفی علی‌رغم نقش مهم‌اش در نظریه‌ای برای فهم و تفسیر، روشی تفسیری در معنایی محدودتر مبتنی بر تحلیل داده‌های پژوهش‌های تجربی کیفی ارائه نمی‌کند. رویکردهای متعددی که در پژوهش کیفی به هرمنوتیک ارجاع می‌دهند، بیشتر به پدیدارشناسی و جامعه‌شناسی دانش نزدیک هستند (Soeffner, 2004); آلفرد شوتس و کارل مانهایم مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه هستند⁵. با این حال پارادایم‌های کیفی پدیدارشناسی، تفسیرگرایی و برساخت‌گرایی اجتماعی (به مثابه سه رویکرد از پنج رویکرد کیفی پژوهشی که Cresswell, 2007 مطرح کرده است) کمابیش به مفاهیم مشخص هرمنوتیک فلسفی همچو دور هرمنوتیک، اهمیت مفاهیم پیشینی یا معنای تجربه سوژکتیو ارجاع می‌دهند.

هرمنوتیک عینی

در حوزه رویکردهای پژوهشی‌ای که از هرمنوتیک تأثیر پذیرفته‌اند، هرمنوتیک

5- See Eberle, Thomas. 2014. Phenomenology as a Research Method. In *The Sage Handbook of Qualitative Data Analysis*, ed. Uwe Flick, 184-202. London: Sage Publications Ltd.

See Bohnsack, Ralf. 2014. Documentary Method. In *The Sage Handbook of Qualitative Data Analysis*, ed. Uwe Flick, 217-233. London: Sage Publications Ltd.

عینی نقش ویژه‌ای دارد. هرمنوتیک عینی سنت قدیمی‌تر هرمنوتیک متنی مبنی بر ارجاع رادیکال به متن به عنوان ابژه تحلیل داده را برمی‌گیرد. در حوزه پژوهش کیفی هیچ روشی وجود ندارد که چنین سخت به متن همچو نقطه مرکزی ارجاع در واری هرمنوتیکی مقید باشد.

روش هرمنوتیک عینی در سال ۱۹۷۰ توسط جامعه‌شناس آلمانی اولریش اُورمن بسط و توسعه یافت. مرور زمینه پژوهشی‌ای که هرمنوتیک عینی در آن رشد یافت، می‌تواند بینشی اولیه از ویژگی‌های اصلی این روش به ما بدهد. پروژه اُورمن پروژه‌ای پژوهشی بود که به فرآیند هم‌کنشی در خانواده‌ها توجه داشت و بر اساس مشاهده مشارکتی خانواده‌ها و ضبط صوت هم‌کنشی‌های خانوادگی بنا شده بود. هدف این پروژه واری هم‌کنشی‌های «طبیعی» اعضای خانواده بود. اما محیطی که پژوهشگران در آن پژوهش می‌کردند، آنان را با این واقعیت مواجه کرد که رویکرد طبیعت‌گرایانه به هم‌کنشی‌های خانواده لاجرم به شکست منجر می‌شود؛ چرا که حضور پژوهشگران، واقعیتی را که مطالعه می‌کردند عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تجربه امکان‌ناپذیری مطلق فهم هم‌کنشی‌های خانوادگی به شیوه‌ای موثق، کاملاً متفاوت بود از تجربه صدای ضبط‌شده هم‌کنشی‌هایی که به‌رحال ویژگی‌های جزئی نوعی هم‌کنشی خانوادگی انضمامی را حفظ کرده بود. این امر به یک مفهوم نظری و روش‌شناختی اصلی منجر شد: در میان هم‌کنشی‌های مختلف، همچنان یک خانواده قابل شناسایی است. بایستی ساختاری وجود داشته باشد که واری استراتژی‌های «مدیریت احساسات» (Goffman, 1959) عمل کند، ساختاری که نمی‌گذارد یک خانواده هویت‌اش را پنهان کند. و این ساختار می‌تواند به وسیله مطالعه دقیق داده‌های ثبت‌شده از هم‌کنشی‌ها آشکار شود. این نقطه شروع مفهوم‌پردازی پژوهش تجربی کیفی بود به مثابه نوعی بازسازی معنای متن. هرمنوتیک عینی در گذر زمان به یک روش پرنفوذ تحلیل کیفی داده تبدیل شده است که سهم بسیاری دارد در پژوهش‌های تماتیک و هر چه نزدیک به آن است.^۶

ملاحظات کلی در باب مسائل اولیه روش‌شناختی

گرایش نظری بنیادین هرمنوتیک عینی بر مبنای نظریه ساخت‌گرایی است. روانشناسی ژان پیاژه، مردم‌شناسی کلود لوی-استروس و نظریه دستور زبان نوآم

۶- این تارما (<https://agoh.de/cms>) بصیرتی به دست می‌دهد از حوزه‌های متنوع پژوهش به شیوه هرمنوتیک عینی.

چامسکی ارجاع‌های نظری اصلی هستند. دل‌بستگی این افراد به واقعیت اجتماعی به مثابه مبنایی برای معنا، بر توصیف یا تجربه سوژکتیو و یا نیت کنشگر متمرکز نیست. در راستای این رویکرد، دل‌بستگی اصلی هرمنوتیک عینی به معنا (به معنای «ساختار معنا») برای آشکار کردن معنای پنهان گفتار و ارتباط آن با نیت (معنای آشکار) کنشگر است. تفاوت میان معنای آشکار و پنهان مشابه است با تفاوت میان کارکرد آشکار و پنهان که توسط رابرت کی. مرتون فرمول‌بندی شده است (Merton, 1968) و همچنین مشابه با تفاوت میان مضمون آشکار یک رؤیا و انگاره پنهانی آن (Freud, 2001a [1900]; 2001b [1900-1]; 2001c). و از منظر روش‌شناختی برای هرمنوتیک عینی دارای اهمیت زیادی است. برای جلوگیری از کژفهمی، هدف هرمنوتیک عینی فقط آشکار کردن معنای پنهان سخن کنشگر نیست؛ بل هدف این است که رابطه میان نیت آشکار و معنای پنهان گفتار بازسازی شود (Oevermann, 1987: 438). ابژه اجتماعی این روش معنای کنش نیست چرا که معنای کنش و رای آگاهی کنشگر و نیت او قرار دارد؛ بلکه تفاوت‌هاست، تنش‌هاست، و حتی تناقض‌های میان نیت و معنای پنهان کنش. هرمنوتیک عینی در سنت آلمانی جامعه‌شناسی زبان قرار دارد (Gerhardt, 1988: 34). جهان (جهان معنا) به واسطه متن بازنمایی می‌شود.^۷ پایه و اساس تجربی در بازسازی ساختار معنای پنهان، متن ثابتی است که هم‌کنش‌ها به طور دقیق در آن ثبت شده است. طبق گفته اُورمن به معنا تنها از طریق بازنمایی نمادین می‌توان دست یافت (Oevermann, 1986). معنا فقط در فرم‌های نمادین‌اش ظهور پیدا می‌کند. و به همین جهت نیز روشی که مبتنی بر بازسازی معناست بایستی بر متن تکیه داشته باشد. به منظور اعتبار پژوهش، فرآیند تفسیر نیازمند متنی ثبت‌شده به مثابه پایه و اساسی برای جدل‌های علمی است.

این چند نکته به فهم مشخصه این روش یعنی «عینیت» کمک می‌کند. این مشخصه به اصلی اشاره دارد که مدعی اعتبار است. اما این بدان معنا نیست که هرمنوتیک عینی مدعی است تفاسیرش از حقیقت نهایی یا قطعی است یا به چشم‌اندازی بی‌طرفانه دست می‌یابد. این فقط به این معناست که هرمنوتیک عینی ارزش زیادی برای امکان کنترل تفسیرها توسط جامعه علمی قائل است.^۸ بدون یک متن

۷- جهان به مثابه متن (*Die Welt als Text*) عنوان کتاب مشهوری است که به آلمانی در باب روش هرمنوتیک عینی نوشته شده است؛

edited by Detlef Garz and Klaus Kraimer in 1994 (Suhkamp).

۸- که در تقابلی آشکار قرار دارد با مفهوم اجماع گروهی، که اغلب به هرمنوتیک منتسب می‌شود»

ثبت شده امکان این کنترل وجود ندارد. تعیین هرمنوتیک به عنوان روش کمتر به تصور علمی فهم اشاره دارد بلکه بیشتر به تصور یک روش فهم به مثابه روشی برای تحلیل متن نزدیک است. تفاوت میان معنای آشکار و پنهان در راستای این ادعای هرمنوتیک کلاسیک است که معتقد است «گوینده را بهتر از خودش می‌فهمد» (Schleiermacher – see Smith, 2007: 4).

در نهایت این که اُورمن روش‌اش را به عنوان روشی برای بازسازی ساختار هر مورد (Fallstrukturekonstruktion) توصیف می‌کند. اصطلاح «مورد» [یا نمونه پیش رو] — به طور کلی بسته به عقبه روش‌شناسانه‌ای که در آن قرار دارد (Ragin and Becker, 1992: 4) — در هرمنوتیک عینی به شیوه‌ای خاص استفاده می‌شود. انگاره «مورد» ریشه در این مفهوم ساختاری دارد که یک پدیده خاص (یک مورد) نمی‌تواند همچو رخدادی جدا و منفرد دیده شود؛ بلکه همچو واریاسیونی از ساختاری کلی در نظر گرفته می‌شود. این مدل می‌تواند به یکی از این دو فرض بیانجامد: (۱) یک مورد فقط نمودی از منظومه اجتماعی فردی یا سوژکتیو نیست، بلکه نمودی از ساختارهای کلی نیز می‌باشد. (۲) این ساختارهای کلی به خودی خود نمی‌توانند مطالعه شوند. آن‌ها فراتر یا بیرون از موردها ظاهر نمی‌شوند. مسیر تجربی‌ای که به کلیت ختم شود از طریق مطالعه نمونه پیش رو امکان‌پذیر است. بنابراین بازسازی ساختار مورد دو مسیر را برای کلیت‌بخشی هموار می‌کند. اول، یک مورد به مثابه یک سنخ پدیدار می‌شود. مورد بازغایی‌کننده میلی ویژه و تا این‌جا سنخ‌ها برای حل یک مشکل است. دوم، این راه‌حل ویژه و سنخ‌ها فقط یک شیوه واکنش به مشکلی کلی است. به عنوان مثال، طبق نظر پارسونز مسئله اساسی هم‌کنشی خانواده هسته‌ای مدرن در انحلال خانواده اولیه و جایگزینی آن با بنیاد خانواده‌های جدید و هسته‌ای نهفته است («فرآیند خودانحلالی خانواده هسته‌ای جزئی» - Parsons, 1964: 74). هر خانواده‌ای باید این فرآیند انحلال و بنیادگذاری را مدیریت کند. و هر خانواده‌ای برآمدی از این فرآیند است. اما هر خانواده‌ای باید به شیوه خودش برای حل این مشکل دست یابد. در خانواده‌های مورد بررسی، انواع راه‌حل‌های این مشکل را (به عنوان مثال حالت گریز از مرکز و متمایل به مرکز در جدایی؛ Stierlin, 1977) می‌توان به همان شیوه‌ای فرمول‌بندی کرد که در یک نظریه کلی تجربه‌بنیاد از انحلال و بنیادگذاری خانواده‌ها می‌توان.

(بنگرید به Willis, 2007: 302).

۹- این بدان معناست که پرسش «یک مورد چیست؟» نمی‌تواند با اشاره صرف به سوژه‌های انضمامی پاسخ داده شود. بنگرید به Silverman (2005: 126).

قواعد

(برهم) کنش مبتنی بر قواعد اجتماعی است. کنش اجتماعی در راستای این قواعد شکل می‌گیرد و تفسیر معنای کنش تنها با یاری گرفتن از دانش ما درباره قواعد امکان‌پذیر است. مفهوم قاعده میان ابژه و روش پیوند ایجاد می‌کند. دغدغه قاعده از طرفی متوجه بنیان کنش اجتماعی است؛ و از طرف دیگر مسئله کلیدی در بازسازی‌ای که به کمک روش‌شناسی انجام می‌شود را بازنمایی می‌کند.

مفهوم قاعده با مفهوم عرف و همچنین دانش تفاوت دارد. کنش اجتماعی در عرف به مثابه تطابق یافتن (و همچنین کژرفتاری) تعریف می‌شود، در حالی که در قواعد به مثابه افق انتخاب‌های متفاوت کنش و معنای این انتخاب‌هاست. به عنوان مثال، حالت‌های متفاوت احوال‌پرسی می‌توانند به مثابه عرف‌هایی دیده شوند که مشخص می‌کنند احوال‌پرسی در کدام موقعیت به‌جا یا نابه‌جاست. وقتی سوار هواپیما می‌شویم، می‌دانیم که سلام و احوال‌پرسی با خدمه‌ای که منتظر مسافران هستند (یا جواب آن‌ها را دادن) امری است که از ما انتظار می‌رود. و همچنین می‌دانیم که احوال‌پرسی با هر مسافری که می‌بینیم امری غیرعادی است. پشت این عرف‌ها قواعد کارکردی‌ای وجود دارد که پیامدهای اجتماعی احوال‌پرسی کردن یا نکردن را مشخص می‌کند. در موقعیتی که انتظار احوال‌پرسی می‌رود، احوال‌پرسی نکردن ممکن است نوعی کژرفتاری باشد؛ اما می‌تواند کنشی معنادار نیز باشد که به دیگران نشان می‌دهد فرد علاقه‌ای به تعامل اجتماعی ندارد. امکان انجام چنین کاری و این واقعیت که این کنش پیامدهای خاصی دارد، فقط از طریق قواعد کنش فهمیده می‌شود.

این مثال همچنین نشان می‌دهد که عرف و قاعده رابطه متفاوتی با دانش دارند. عرف به دانش عمومی و انتظاراتی که در زندگی روزمره داریم تعلق دارد. قواعد، تولیدکننده کنش به وسیله «دانش خاموش» هستند. آن‌ها به صورت آگاهانه توسط کنشگران به کار بسته نمی‌شوند. قواعد به طور کلی، مثل قواعد زبانی — همچو مفهوم توانش زبانی چامسکی — کنشگر را قادر می‌کند که کنشی معنادار خلق کند. یکی از دلالت‌های ضمنی بسیار جالب این مفهوم به مسئله اعتبار مربوط است. چگونه می‌توان قواعد را شناسایی کرد و چگونه می‌توان دانست که قواعد شناسایی شده کارگر هستند؟ اُورمن می‌گوید طبق مفهوم توانش قواعد تنها با تکیه کردن بر آن‌ها و باور به فراگیری آن‌هاست که بررسی و بازسازی می‌شوند. طبق نظر اُورمن، این امر در مورد چند نمونه‌ای که در ادامه می‌آید کاربرد دارد: (۱) قواعد

عام زبان‌شناختی و قواعد زبان‌شناختی خاص هر زبان؛ ۲) قواعد توانشی رسانی یا گفت-کنشی (پراگماتیسم عام)؛ و ۳) قواعد کلی توانشی اخلاقی و شناختی (Oevermann et al., 1979: 387). قواعد مذکور را به جهت حتمیت اعتبارشان می‌توان عام در نظر گرفت. وقتی به مضمون مادی چنین قواعدی انتقاد می‌شود، پیشاپیش اعتبار آن‌ها به کار گرفته شده است. به عنوان مثال، من بسندگی یک نظر زبان‌شناختی را تنها با اعتبار قواعد زبان‌شناختی می‌توانم نقد کنم.

به علاوه، سنخ‌های دیگری از قواعد با دامنه و محدوده مشخص وجود دارد: قواعدی که فقط در طبقه‌های اجتماعی یا اجتماعات خاص کاربرد دارد و قواعدی که در طول زمان تغییر می‌کنند (Oevermann, 1986: 22ff.). از آن‌جا که اعتبار تفسیر منوط به اعتبار قواعد است، ما باید اعتبار قواعدی که تحلیل مبتنی بر آن است را ثابت کنیم. ممکن است در فرآیند تفسیر، درباره این مسئله در برخی مواقع تردید باقی بماند.^{۱۰} بایستی این تردید را، به جای پنهان کردن آن، پذیرفت و درباره‌اش صادق بود.

برای جلوگیری از این تردیدها، سنخ‌های متمایزی که در پرتوی روش‌شناسی هرمنوتیک عینی مطرح شد قواعد اجتناب‌ناپذیری است که ما به عنوان اعضای توانای جامعه به آن‌ها تن می‌دهیم. هدف روش هرمنوتیک عینی این است که بر مبنای این قواعد تفسیر کند. روندهای تفسیری عملی از قواعد توانشی ما بهره می‌برند.

در این زمینه، توجه ویژه به این واقعیت معطوف است که اعتبار تفسیر متکی بر دانش یا آشنایی با ابژه پژوهش نیست. اگر برای مثال بر عهده یک تحلیل هرمنوتیک عینی است که قولی را تفسیر کند؛ عمل اصلی تفسیری شامل به جریان انداختن و استفاده از تجربه‌های زندگی روزمره نیست — احتمالاً آن قول‌ها اغلب جدی نیستند — بلکه روشن ساختن دلالت‌های ضمنی قاعده‌محور قول است، یعنی به عنوان مثال روشن ساختن فرضی که در آن قول تحقق یافته است. توانش قاعده‌ای ما را قادر می‌کند به طور واضح مشخص کنیم «چیستی قول» اساس بنای اعتبار را در تفسیر متنی فراهم می‌آورد.

مفهوم قاعده برای دفاع از کارآمدی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی تفسیر بسیار مهم است. تفسیرگر از همان قواعدی تبعیت می‌کند که ابژه مورد بررسی، و به همین خاطر نیز، فهم معنای کنش امکان‌پذیر است. برای انجام این کار، نیازی نیست خود قواعد کارکردی بازسازی شوند. ما به نظریه دستور زبان برای فهم یک جمله

10- See Willig, Carla. 2014. Interpretation and Analysis. In *The Sage Handbook of Qualitative Data Analysis*, ed. Uwe Flick, 136-150. London: Sage Publications Ltd.

و تشخیص درستی یا نادرستی آن به لحاظ زبان‌شناختی، نیاز نداریم. تکیه ما در بازسازی ساختار مورد بر قواعد است، ما به همراه هر مورد نظریه‌های اجتماعی را فرمول‌بندی می‌کنیم، نه نظریه‌های قواعد را.

ساختار و عادت‌واره

قواعد تعیین‌کننده کنش نیستند؛ آن‌ها فقط محدوده کنش‌های ممکن را تعیین می‌کنند. قواعد به کنشگر نمی‌گویند چه کاری بکند؛ آن‌ها تنها پی‌ریزنده قالبی برای رجوع به تصمیمات کنشگر هستند. این تصمیم‌ها تابعی از قواعد مهم و اجتناب‌ناپذیر نیست بلکه تابع خودآیینی کنشگر است (آورمن در ۱۹۹۱ اصطلاح «خودآیینی جریان زندگی»^{۱۱} را به کار می‌برد). این خودآیینی پی‌ریزنده سوژه‌گی کنش است. بدون این «آزادی»، کنش اجتماعی تنها می‌تواند به مثابه واقعیتهای قاعده‌مند و تا این‌جا ثابت فهمیده شود. و فرآیندهای تغییر و انواع سوژه‌گی نمی‌تواند توضیح داده شود. از طرف دیگر، سوژه‌گی پی‌آمد تصادف محض نیست. سوژه‌گی حاصل فرآیند ساخت‌مند کنش است. می‌توان گفت خودآیینی سوژه نه تنها محدود به امکان‌هایی است که قاعده به وجود می‌آورد بلکه همچنین محدود به ساختاری است که خود فرد به وجود می‌آورد. این ساختار را می‌توان همچو هویت سوژه یا هویت مورد مذکور در نظر گرفت. این هویت به واسطه تکرار در تصمیم‌گیری و کنش‌ورزی به شیوه‌ای یکسان شکل می‌گیرد. بازتولید ساختار یک مورد یا همان هویت‌اش را می‌توان به واسطه این واقعیت مورد بررسی قرار داد که سوژه در موقعیت‌های جدید تمایل دارد به شیوه‌ای یکسان تصمیم‌گیری یا کنش‌ورزی کند. بورديو براي توصیف این پدیده اصطلاح «عادت‌واره»^{۱۲} را پیش می‌گذارد. او عادت‌واره را همچو «شیوه کار» موردها می‌پندارد (بسته به چشم‌اندازهای متفاوت ساختار اجتماعی؛ بورديو، ۱۹۸۴ [۱۹۷۹]^{۱۳}).

ما در اینجا به مفهوم عادت‌واره و «شیوه کار» ارجاع دادیم تا بگوییم خود فرآیند بازتولید یک ساختار فرآیندی خلاقانه است، و نمی‌تواند به مثابه بازتولید صرف یک رفتار فهمیده شود. درست مثل هر عادت، این نیز تکرار ساده یک کنش نیست.

11- autonomy of life-practice

۱۲- یا منش؛ Habitus.

13- See Bohnsack, Ralf. 2014. Documentary Method. In The Sage Handbook of Qualitative Data Analysis, ed. Uwe Flick, 217-233. London: Sage Publications Ltd.

شکل (گشتالت) کنشی که یک ساختارِ مشخص را بازتولید می‌کند نشان‌دهندهٔ واریاسیون‌هایی نامحدود است. بنابراین بازشناسی فرآیندهای بازتولید ساختار یک مورد نیازمندِ روندی برای بازسازی است.

چگونگی تفسیر متن به شیوهٔ هرمنوتیکِ عینی

بعد از طرح کلی‌ای که از مفروضات پایه‌ای و روش‌شناختی هرمنوتیکِ عینی داده شد، در پاراگراف‌های بعدی به توضیح فرآیندهای روشمند تحلیل متن و اصولی که تفسیر باید رعایت کند می‌پردازیم.

ابزار اصلی تفسیر هرمنوتیکِ عینی «آزمایش فکری» برای ساخت و پرداختِ داستان‌های گوناگون است، یعنی بافتارهای متفاوتی که متن در دست تفسیر در آن‌ها می‌تواند به مثابهٔ گفتاری کاملاً مناسب عرضه شود. این روند کمک می‌کند تا دلالت‌های پنهان یک گفتار — ساختار معنای عینی‌اش — فاش شود. به عنوان یک مثال برای اولین قدم در تحلیل، مایوالد این گفتار را در نظر می‌گیرد: الف: «کجا بودی؟» (Maiwald, 2005:8). مایوالد به این نتیجه می‌رسد: «این گفتار دلالت بر این دارد که مخاطب باید آن‌جا بوده باشد یا حداقل خطاب‌کننده می‌دانسته که مخاطب جایی که باید باشد نبوده است، و به طور کلی این که خطاب‌کننده مدعی است که حق دارد بداند» (2005:8). اگر ما جوابی برای مخاطب فرض بگیریم، مثل ب: «چرا می‌خواهی بدانی؟»، اهمیت تحلیل پیشین کاملاً روشن می‌شود. اکنون می‌توان دید که مسئله هم‌کنشی ارتباطی است که الف و ب دارند. مسئله متقابل ب این است که در حق الف برای پرسش از این که ب کجا بوده است تردید وارد می‌کند. اگر ما بتوانیم تفسیر را به سطح ساختار معنای عینی پیش ببریم، می‌توانیم پویایی رابطه‌ای که پشت بازی سادهٔ مسئله و مسئله متقابل نهفته است را آشکار کنیم.

این روند اصلی بازسازی معنا در جزئیات بر مبنای اصول تفسیر است که در ادامه توضیح داده خواهند شد. این اصول عبارت‌اند از: (۱) حذفِ بافتار، (۲) جدی گرفتن معنای ظاهری و لفظی یک متن، (۳) سکانس‌بندی، و (۴) گستردگی.

حذفِ بافتار

اصل روشی حذفِ بافتار ممکن است پیش از تفسیر یک متن در ابتدا غیرمعمول به نظر برسد. چرا روشی که درصدد فهم متن است، نباید از بافتار در تحلیل استفاده

کند؟ مگر بافتار، همان‌طور که از خودِ کلمهٔ con-text پیداست، حاوی اطلاعاتی مرتبط با متن نیست؟ آیا گاه برای فهم معنای یک کنش یا کنش گفتاری نیابستی ضرورتاً بدانیم در چه بافتاری رخ داده است؟

این‌ها برخی از ایرادهایی است که به کزّات از اولین اصلِ تفسیرِ متن به شیوهٔ هرمنوتیکِ عینی منبعت می‌شود. این خرده‌گیری‌ها تا حدِ مشخصی مبتنی بر کژفهمی است، چرا که بافتارِ متن در تفسیرِ کاملاً حذف نمی‌شود. در واقع هرمنوتیکِ عینی تفاسیرش را به طورِ نظام‌مندی در بافتار نیز می‌نشانند. به هر جهت، چیزی که در اصلِ حذفِ بافتارِ تفسیر خواسته می‌شود این است که پیش از در نظر گرفتنِ نوعِ موقعیتی که در آن یک جمله گفته شده است، یک سکانس به طورِ جداگانه و بدونِ بافتارِ آن تفسیر شود. در بافتار نشانند در پی تفسیرِ فارغ از بافتارِ یک متن واقع می‌شود. این روندِ روشمند کمک می‌کند تا به لحاظِ تحلیلی میانِ معنایِ متن به طورِ کلی و معنایِ متن در یک بافتارِ مشخص، تمایز بگذاریم. این امر مهم است چون تفسیرگر را به طورِ نظام‌مندی به مقابلِ هم نشانندِ سطحِ پنهان و آشکارِ معنا در هر سکانسِ متنی‌ای وامی‌دارد. با پیروی از اصلِ حذفِ بافتارِ پیش از شروعِ تفسیرِ متن می‌توان مطمئن شد که، به عنوانِ مثال، معنایِ مبهمِ مطالبی که در گفت‌وگوهای روزمره به خاطرِ بدیهی پنداشتنِ بافتارِ گفتارش نادیده گرفته می‌شود، در تفسیر فاش شود.

برای مثال زوجی را تصور کنید که پشتِ میزِ آشپزخانه در حالِ خوردنِ پودینگ هستند و زن به شوهرش می‌گوید: «اگر دوست داری می‌توانی بیشتر برداری».^{۱۴}

از بافتار کاملاً روشن است که زن می‌خواسته چه بگوید و حتی اگر لحنِ جمله کمی عجیب باشد هم به نظر نمی‌آید نیازِ زیادی برای تحلیلِ عمیقِ گفتارِ زن وجود داشته باشد. یک تفسیرِ برون‌بافتاری، در عین حال، می‌تواند نشان دهد همین کلماتی که زن در مثال استفاده می‌کند تا به شوهرش بگوید می‌تواند بیشتر بردارد، اشاره به این دارد که او با شوهرش مثلِ بچه‌ای رفتار می‌کند که نمی‌تواند خواسته‌های خودش را بیان کند.

عملیاتِ روشمندی که به وسیلهٔ آن این ادعا می‌تواند آشکار شود، ساخت‌وپرداختِ بافتارهایی است که در آن عبارت «اگر دوست داری می‌توانی بیشتر برداری» به طورِ کاملاً طبیعی بیان شود. به عنوانِ مثال: پسری جوان که برای اولین بار بعد از مدرسه به خانهٔ دوست‌اش رفته است، بشقاب‌اش را خالی کرده و با خجالت به غذاها نگاه می‌کند و معلوم است که هنوز گرسنه است. مادرِ دوست‌اش می‌گوید: «اگر دوست

۱۴- از Thomas Wenzl بابتِ پیشنهادِ این مثال متشکریم.

داری می‌توانی بیشتر برداری».

در قدم بعدی در تفسیر برون‌بافتاری باید مطمئن شد هر موقعیت دیگری که در آن کنش گفتاری به طور طبیعی می‌تواند رخ دهد، در ساختار شبیه به مثال انضمامی‌ای باشد که پیش‌تر ساخت و پرداخت شده. اگر چنین باشد، پس از آن باید کوشید ویژگی‌های بنیادیِ سنخ موقعیت مرتبط با کنش گفتاری را شناسایی کرد.

در مورد کنش گفتاری «اگر دوست داری می‌توانی بیشتر برداری» به طور عمده دو شرط باید موجود باشد تا این کنش گفتاری درخور موقعیت باشد: شخصی که می‌گوید «اگر دوست داری می‌توانی بیشتر برداری» (الف) باید مطمئن باشد آن که خطاب شده است واقعاً بیشتر می‌خواهد. کنش گفتاری مذکور حاوی اطلاعات نیست، بلکه، تفسیر رفتار فرد به مثابه بیان خواهشی به سخن درنیامده است. برای این که چنین تفسیری از رفتار فرد ناصواب نباشد (ب) باید دلایل خاصی وجود داشته باشد که چرا شخص مورد نظر خودش جرئت بروز خواسته‌هایش را ندارد. مثلاً مادر در مثال فوق برای این که فرض کند پسر خجالت می‌کشد که غذای بیشتری بخواد دلیل دارد، چون پسر برای اولین بار است که در خانه دیگری است.

از این تفسیر برون‌بافتاری روشن می‌شود که زن در مثال ساخت و پرداخت شده بالا وقتی به شوهرش می‌گوید می‌تواند بیشتر بردارد، در واقع به طور غیرمستقیم اشاره به این دارد که شوهرش، مثل یک بچه، باز هم می‌خواهد اما جرئت درخواست ندارد. و از آن‌جا که او با یک مرد بالغ سخن می‌گوید و دلیل خاصی وجود ندارد که چرا شوهرش ممکن است جرئت نکند بیشتر بخواد، پس زن به طور ضمنی می‌گوید که شوهرش توانایی بیان خواسته‌هایش به شیوه‌ای بالغانه را ندارد. بنابراین، به طور خلاصه، زن شوهرش را کودک می‌انگارد.

این مثال نشان می‌دهد که متن و رای معنای واضح سکانس متنی، سطحی پنهان از معنا را هم دارد؛ سطحی که فقط زمانی آشکار می‌شود که فرد قبل از در نظر گرفتن بافتار متن آن را فارغ از بافتار تحلیل کند. تفکیک معنای برون‌بافتاری یک سکانس متنی و معنای آن در موقعیتی مشخص، تفسیرگر را قادر می‌سازد سطحی پنهان از معنا را تشخیص دهد، سطحی که اگر متن از طریق بافتار توضیح داده می‌شد از آن غفلت می‌شد.

عمل بنیادینی که هرمنوتیک عینی برای رسیدن به سطح پنهانی معنا انجام می‌دهد، طرح‌اندازی بافتارهایی است که سکانس‌های متنی‌ای که در دست تحلیل است در آن به طور طبیعی بتوانند به مثابه گفتاری کاملاً متناسب ظاهر شوند. این‌جا باید دقت

داشت که برای ساخت و پرداختِ بافتار مطلقاً نباید به بافتاری که در آن کنش گفتاری واقعاً به سخن درآمده است، توجه داشت. برعکس بایستی توجه را مطلقاً به این امر معطوف کرد که آیا یک کنش گفتاری می‌تواند به طور طبیعی در طرح‌اندازی‌های خلاقانه بافتارهای متنوع رخ دهد یا نه. اگر فردی برای پیدا کردنِ بافتارهایی نزدیک به بافتارِ واقعی متن تلاش کند، ریسکِ زیادی وجود دارد که از ساختارِ معنای پنهان سکانسِ متنی غفلت کند.

مثال ما به روشنی نشان می‌دهد که یک تفسیر علمی ضرورتاً منطبق با فهمی که کنشگر از خود دارد، نیست. می‌توان فرض کرد که زن در مثالِ فوق با تز «کودک انگاشتنِ شوهرش» موافق نباشد. این تز یک جنبهٔ نهفتهٔ ساده از مفهوم معنای پنهانی است. دینامیسمِ کودک انگاشتن، که فقط از یک گفتار بازسازی شده، در خودآگاهی کنشگر نیست. بنابراین خروجی‌های یک تفسیر عموماً می‌تواند برای کنشگر ناخوشایند باشد.

جدی گرفتنِ معنایِ ظاهری و لفظیِ متن

درست مثلِ حذفِ بافتار، اصل دومِ تفسیر به شیوهٔ هرمنوتیکِ عینی — جدی گرفتنِ معنایِ ظاهری و لفظیِ متن — تفسیرگر را ملزم می‌کند که در تفسیر به دقت بر متن تمرکز کند. حذفِ بافتار در راستایِ منتفی کردنِ تلاش‌هایی است که معنایِ متن را با استفاده از اطلاعاتِ بافتار توضیح می‌دهد، اما در الزامِ تمرکز بر معنایِ لفظیِ متن از تفسیرگر خواسته می‌شود که متن را با اظهاراتِ تلطیف‌کننده روشن نسازد، یعنی اظهاراتی که القاء می‌کنند شخص می‌خواسته چیزی متفاوت از آنچه واقعاً گفته بگوید.

رویکردِ تفسیریِ غالبی که بر اصلِ جدی گرفتنِ معنایِ لفظیِ متن بنا شده، «پاراپراکسیس» («لغزشِ فرویدی») است. در این رویکرد تنش میانِ چیزی که فرد آگاهانه می‌خواسته بگوید و معنایِ تحت‌اللفظیِ چیزی که واقعاً گفته شده است، کاملاً روشن و واضح است. برای مثال اگر دستیارِ قصد داشته به سلامتیِ رئیس‌اش بگوید: «بیایید بنوشیم به سلامتیِ رئیس»، اما در واقع بگوید «بیایید آروغ بزنییم به افتخارِ رئیس» (Freud, 2001c [1915-16]: 32)، اشتباه او در معنایِ سختِ اشتباه بر همگان واضح است. کنش مثبت و محترمانه (بنوشیم به سلامتی) با کنشی منفی و بی‌ادبانه (آروغ بزنییم) جایگزین شده است. لغزشِ زبانی دستیار نشان‌دهندهٔ نگرشِ مهربانانهٔ او نسبت به رئیس‌اش است؛ نشان‌دهندهٔ تنش میانِ به رسمیت شناختنِ

و نادیده گرفتن.

مثال لغزشوری^{۱۵} کمک می‌کند تا تفاوت میان تفسیر علمی و تفسیر روزمره را بفهمیم. این کاملاً واضح است که در دید روزمره علاقه‌ای به معنای لفظی وجود ندارد و حتی اگر کاملاً نادیده گرفته نشود، با معنای لفظی مانند جوک برخورد می‌شود و دلالت‌های ضمنی جدی و بالقوه گفتار با خنده خنثی می‌شوند. اما خود خنده نشان می‌دهد که این بی‌علاقگی نوعی ادراک نیست — اگر ایده معنای لفظی نبود، دلیلی برای خندیدن وجود نداشت — بلکه عملی پراگماتیکی مبتنی بر تعامل اجتماعی روزمره است.

علاقه علمی به معنای لفظی دقیقاً در نقطه مقابل رویکرد کنشی به تعامل اجتماعی است. پژوهشگر بدل به «مشاهده‌گری بی‌علاقه» می‌شود (Schutz, 1971: 36ff). این تغییر چشم‌انداز برای تحلیل متن به شیوه هرمنوتیک عینی بی‌اندازه مهم است. دشواری در سطح شناخت یا ادراک آن نیست بلکه ناشی از توانایی نگاه کردن به هم‌کنشی‌ها به شیوه‌ای متفاوت است، و یافتن و اجازه دادن به تفسیرهایی که از دید روزمره یا عقل سلیم نابسند در نظر گرفته می‌شوند.

تفسیر هرمنوتیکی عینی اساساً بر چیزی که گفته شده تمرکز می‌کند و نه بر چیزی که فرد احتمالاً می‌خواسته بگوید. این امر در سکانس‌های متنی، که در آن‌ها به نظر نمی‌رسد (برخلاف لغزشوری) شکاف بزرگی میان معنای پنهان و آشکار یک گفتار وجود داشته باشد، نیز کاربرد دارد. به لحاظ استعاری اگر سخن بگوییم، هرمنوتیک عینی با هر سکانس متنی‌ای که نشان‌دهنده تمایزی میان بیان لفظی و نیت‌مند باشد به مثابه لغزش زبانی فرویدی برخورد می‌کند و هرگز به منظور آشناتر و در نتیجه آسان‌تر کردن تفسیر بیانات، نمی‌کوشد که آن‌ها را به‌هنگار کند. به جای آن، تفسیر همواره بایستی بر معنای لفظی متن بنا شود.

البته که اصل جدی گرفتن معنای لفظی متن در تمام مواقع صادق نیست. معنای لفظی یک متن همیشه این پرسش را به وجود نمی‌آورد که آیا شخص قصد داشته چیز دیگری بگوید یا نه. اگر رئیس جلسه‌ای نشستنی را با این جمله شروع کند که «به همه حاضرین خوشامد می‌گویم»، تفاوتی میان نیت و نطق نیست. تنها اگر او جلسه را با گفتن «ختم جلسه را اعلام می‌کنم» شروع کند (باز هم مثال معروفی از لغزش زبانی فرویدی؛ 34: [Freud, 2001c [1915-16]]، پرسش از معنای این تفاوت پیش می‌آید. زمانی که این پرسش پیش می‌آید، اصل دوم تفسیر هرمنوتیک عینی اهمیت پیدا

می‌کند. این مسئله به تفسیرگر یادآوری می‌کند به جای این که تمرکز خود را معطوف کند بر آنچه شخص احتمالاً آگاهانه می‌خواسته بگوید، به معنای متن بچسبد. تنها پس از انجام این کار سطح آشکار و پنهان معنا می‌تواند به طور نظام‌مندی متمایز و در بازسازی‌های موردی استفاده شود، و به این ترتیب هدف اصلی تفسیر هرمنوتیک عینی یعنی بازسازی «ساختار معنای پنهانی» متن متحقق می‌شود.

دلیل دیگری برای این که چرا تفسیر باید به طور جدی بر معنای لفظی متن بنا شده باشد، وجود دارد. این گونه می‌توان مطمئن شد که تفسیر طبق استاندارد علمی پایه انجام شده است: تنها پایگاه ثابت داده متن است و تفسیر تنها در این پایگاه می‌تواند توسط دیگران کنترل و سنجیده شود؛ در حالی که صحت فرض‌هایی که درباره چیزی است که فرد احتمالاً می‌خواسته بگوید، قابل بررسی نیست.

بنابراین تمرکز بر معنای لفظی متن مشکلی که روش‌های تفسیری در مورد معنای متن با آن روبرو هستند (تکیه کردن بر اظهارات سوژه) را حل می‌کند. واکنش‌های سوژه همیشه به طور مطلق فهم‌پذیر نیست حال آن‌که معنای لفظی متن به وسیله قواعد گرامری و قواعد کنش‌های گفتاری تعیین می‌شود. این دلیلی بر سرشت «عینی» تفسیر هرمنوتیک عینی است.

البته این به معنای آن نیست که بگوییم اظهارات شهودی مردم هنگام خواندن متون بی‌ارزش است. بدون شهود هیچ تفسیر و کشفی ممکن نمی‌شود. هرمنوتیک عینی صرفاً مدعی است تنها پس از آن‌که تفسیر با سختگیری از پایگاه داده بیرون کشیده شد، که در مورد همه یکسان است، می‌توان گفت که به طور بیناسوژگانی فهم‌پذیر است.

سکانس بندی

اصل سکانس بندی در عمل تفسیر متن صرفاً مبتنی بر تقاضای تحلیل خط به خط متن است (Flick, 2006: 335). این اصل عمیقاً ریشه در روش‌شناسی هرمنوتیک عینی دارد. اصل سکانس بندی تفاوتی بزرگ را با دیگر روش‌های پژوهش کیفی برجسته می‌کند، و در جست‌وجوی عناصر تکراری خاص از خلال متن نیست. بحث اصلی طبق نظریه پایه‌ای هرمنوتیک عینی در ضرورت تفسیر سکانس به سکانس متن این است که ساختارها عموماً در فرآیندی بازتولیدی آشکار می‌شوند. هرمنوتیک عینی به یک معنا تمایزی میان ساختار و فرآیند نمی‌گذارد اما مدعی است ساختار تنها در فرم فرآیند بازتولیدش وجود دارد.

این فرآیند به اقتضای ماهیت‌اش سکانس‌وار است چه آن‌که بازتولید یک ساختار به مرور در انتخاب مستمر از میان گزینه‌هایی ظاهر می‌شود که به وسیله قواعد اجتماعی دست‌یافتنی شده‌اند. ساختارها در هر لحظه و هر موقعیتی با کنش‌های بدیل ممکن مواجه می‌شوند. در جهان اجتماعی، انتخاب نکردن غیرممکن است. ویژگی مشخص یک ساختار مشخص در الگوهای انتخابی‌اش قرار گرفته است.

بنابراین اصطلاح «سکانس‌بندی» صرفاً به ترتیب زمانی و تاریخی سکانس‌ها ارجاع نمی‌دهد. این اصطلاح اشاره به این دارد که ساختارها در جهان اجتماعی مستمراً در فرآیندی قرار دارند که باید از میان کنش‌های بدیل موجود دست به انتخاب بزنند، که مجدداً موجب بدیل‌های جدیدی می‌شود که باید دوباره یکی از آن‌ها انتخاب شود و الی آخر.

اُورمن برای نشان دادن ماهیت سکانس‌وار رفتار اجتماعی باز هم احوال‌پرسی را مثال می‌زند. تصور کنید فردی در خیابان با «سلامی» دوستانه با فرد دیگری حال و احوال کند. شخصی که خطاب قرار گرفته است دقیقاً دو امکان پیش روی خود دارد: یا باید او هم «سلام» کند یا کلاً چیزی نگوید. دومین امکان نمی‌تواند به عنوان امتناع از انتخاب دیده شود بلکه این انتخابی برای بیان این است که شخص علاقه‌ای به هم‌کنشی با شخصی که احوال‌پرسی کرده ندارد. به این ترتیب رفتار اجتماعی طبیعی ناممکن می‌شود.

سکانس‌بندی موقعیت احوال‌پرسی را می‌توان عمومیت داد. در هر لحظه، حتی وقتی شخصی با دیگری هم‌کنشی ندارد، برای چگونه ادامه یافتن یک موقعیت بایستی انتخابی انجام شود و هر انتخابی که شخص بکند دارای معنای مشخصی است که به وسیله قواعد اجتماعی تعیین شده است. در این فرآیند مدام، ساختار خودش را به واسطه انتخاب‌های مشخص و نظام‌مند افراد بازتولید می‌کند.

اصل روشی تفسیر سکانس‌بندی متن می‌تواند به راحتی از ایده محوری یکی بودن ساختار و فرآیند سکانس‌وار بازتولیدگرش، استنباط شود. سکانس‌بندی تفسیرها صرفاً نتیجه فرآیند سکانس‌بندی ساختار به واسطه تحلیل خط به خط است. بازتولید ساختار نمی‌تواند خودش را در یک سکانس متنی منفرد نشان دهد. در عوض لازم است انتخاب‌هایی که یک متن را «تولید» می‌کند، پی‌گرفت. تنها پس از شناسایی مجموعه نظام‌مندی از انتخاب‌ها می‌توان گفت که ساختار با موفقیت بازسازی شده است.

اصل سکانس‌بندی حاوی دلالت‌های ضمنی پراگماتیک است برای انجام تفسیرهایی

که نیاز به طرح زدن دارند.

نخست، این اصل این پرسش را ایجاد می‌کند که تفسیر را از کجا باید شروع کرد. این پرسش به راحتی می‌تواند پاسخ داده شود. هرچند اُرمَن توصیه می‌کند از ابتدای پروتوکل بی‌اغازیم، اما فرد می‌تواند تفسیر یک متن را از هر سکانس‌ی که دوست دارد آغاز کند. تنها چیزی که اصل سکانس‌بندی انتظار دارد این است که فرد از هر جا که تفسیر را شروع می‌کند باید آن را تا هر سکانس‌ی که در ادامه می‌آید، ادامه دهد. فقط در این صورت است که یک دور کامل بازتولید می‌تواند بازسازی شود.

«پردن» درون متن برای راستی‌آزمایی فرضیه‌ها اکیداً منع شده است چون این خطر را به همراه دارد که فرد فقط در جست‌وجوی آن سکانس‌هایی باشد که با فرضیه‌هایش جور درمی‌آید. مخصوصاً وقتی در تفسیر با سکانس‌هایی مواجه شویم که تفسیرشان به دلیل سخت بودن بازسازی معنایشان دشوار است، اصل سکانس‌بندی بایستی رعایت شود. پرهیز از سکانس‌هایی که نمی‌توانند به راحتی در تفسیر ادغام شوند می‌تواند به آسانی منجر به تفسیرهایی شود که خود فرد را راضی می‌کند؛ در حالی که تفسیر واقعاً سکانس‌وار، تفسیرگر را وامی‌دارد که تفسیر را در متن بنیان نهد. دنبال کردن نظم سکانس‌ی متن، بنا به تجربه، برای تفسیرگرانی که با هرمنوتیک عینی آشنا نیستند دشوارتر است. نگاه انداختن به این که متن چگونه ادامه یافته یا این که چه چیزی قبل از سکانس‌ی که در دست تفسیر است گفته شده، بسیار وسوسه‌کننده است.

درست مثل دیگر اصولی که پیش‌تر توضیح داده شد، اصل سکانس‌بندی تفسیرگر را وامی‌دارد که تابع پویایی خود متن باشد، نه این که برخی ویژگی‌های متن را با ارجاع به دیگر قسمت‌های متن یا به واسطه دانستن بافتار توضیح دهد.

یکی دیگر از پی‌آمدهای پراگماتیکی اصل سکانس‌بندی ضرورت در نظر گرفتن چگونگی ارتباط تفاسیر سکانس‌های متنی بعدی با همدیگر است. در هرمنوتیک عینی، نتایج تفاسیر سکانس‌های قبل به آن چیزی شکل می‌دهند که «بافتار درونی» تفسیر خوانده می‌شود. در عین حال که بایستی نخست به طور جدی هر دانشی درباره بافتار «بیرونی» را کنار گذاشت، «بافتار درونی» تفسیر همواره باید مورد توجه باشد. دلیل این امر این است که معنای یک تک‌سکانس متنی باید همچو بخشی از فرایند بازتولید ساختار در نظر گرفته شود، که به این معنی است که بایستی در موقعیت سکانس‌اش دیده شود.

گسترده‌گی^{۱۶}

شاید بتوان گفت اصل گسترده‌گی بارزترین ویژگی تفسیر هرمنوتیک عینی برای کسانی است که با این روش آشنایی ندارند. فرضیه‌های مربوط به ساختار مورد در قطعات متنی کوچک ساخت و پرداخت و با جزئیات کامل تحلیل می‌شوند. تفسیر بیشتر در عمق پیش می‌رود تا در سطح. بنابراین در غالب زمینه‌های پژوهشی غیرممکن است که کل متن (تمام مصاحبه، تمام هم‌کنشی، و الخ) را تحلیل کرد. این رهیافت همواره دو نقد را پیش می‌کشد: (۱) از آن‌جا که تفسیر فقط بر قسمت‌های کوچکی از متن متمرکز می‌کند، به هرمنوتیک عینی این نقد وارد می‌شود که به پایگاه داده‌اش توجه کافی نشان نمی‌دهد. معنای این نقد به طور ضمنی این است که در تفسیر یک متن بایستی آن را به مثابه یک کل در نظر گرفت. (۲) یک تحلیل ریزبینانه و عمیق از اظهاراتی که گویی اهمیت ثانوی دارند نیز اغلب مورد این انتقاد قرار می‌گیرد که هرمنوتیک عینی به جای آن‌که بر گزاره‌هایی متمرکز کند که با توجه به محتوایشان ظاهراً اهمیت زیادی در متن دارند، به طور نامتناسبی توجه خود را معطوف به بخش‌های جزئی و ناچیز متن می‌کند.

در مورد اولین نقد، توجه نظری هرمنوتیک عینی برای تحلیل گسترده قطعات متنی کوچک، به جای تفسیر کل متن، در این ایده ریشه دارد که قطعات کوچک یک متن همواره بازمانی‌کننده چیزی عام درباره واقعه اجتماعی است. این ایده در راستای مفهوم «تمامیت» قرار دارد؛ مفهومی که اشاره به این دارد که در واقعیت اجتماعی پدیده‌های تک‌افتاده وجود ندارند چه آن‌که هر گفتار ساختی موردی دارد. بنابراین اصل گسترده‌گی بر مبنای این فرض قرار دارد که هر قطعه‌ای از متن به واسطه دیالکتیک جزئی و کلیت مشخص می‌شود. ویژگی‌های جزئی یک ساختار موردی فقط بر ضد پس‌زمینه پدیده اجتماعی کلی می‌تواند شناسایی شود. حتی قطعات ظاهراً بی‌اهمیت متن به واقعیتی اجتماعی و رای متن اشاره دارند.

روش‌شناسی هرمنوتیک عینی از دیالکتیک جزئی و کلیت می‌آغازد به این خاطر که مدعی است فرد نمی‌تواند «خارج» از جهان اجتماعی‌ای که با قواعدش به تمام کنش‌های اجتماعی معنا می‌بخشد، کنشی انجام دهد. به عبارت دیگر، به طور بی‌معنی کنش ورزیدن غیرممکن است. معنای هر کنش اجتماعی جزئی‌ای که در یک سکانس متنی پروتوکل شده است، به وسیله قواعد کلی اجتماعی تعیین می‌شود. با توجه به آن‌چه آمد هرمنوتیک عینی فقط به جزئیات موردها علاقه ندارد، بلکه

به چیزی کلی دربارهٔ واقعیت اجتماعی نیز علاقمند است که خودش را از طریق جزئیات موردِها بروز می‌دهد — و به جز در قالبِ موردِهای جزئی، راه دیگری نیز برای به دست آوردنِ واقعیت اجتماعی کلی وجود ندارد — بنابراین می‌توان گفت که ساختارِ جزئی یک مورد در هر بخشی از پروتوکول بازسازی می‌شود. چون، اگر تفسیرها منحصر به بازسازی معنایِ جزئیِ گفتار در موقعیت‌های خاص‌شان نشوند، بلکه هدفِ تفسیر رسیدن به الگوهای ساختاری کلی‌ای باشد که در سطح پنهانی معنا در هر سکانسِ متنی وجود دارند، پس حداقل در اصل اهمیتی ندارد که فرد از کجا شروع به تفسیر کند. درست همان‌طور که «عادت‌واره» شخص محدود به فعالیت‌هایی معین نیست بلکه نوعی «شیوه کار» است که خودش را در هر فعالیتی که شخص درگیر آن است نشان می‌دهد، ساختار نیز خودش را در هر قطعه‌ای از متن بروز می‌دهد. البته این به معنای آن نیست که در عمل برای آغازِ تفسیر قطعات پُراهمیت‌تری در متن وجود ندارد. اما فرد، فارغ از این که از کجا تفسیر را شروع می‌کند، می‌تواند نسبت به این واقعیت مطمئن باشد که همواره یک ساختار بنیادِ متن را شکل داده است.

دومین نقدی که متوجه اصلِ گستردگی است، مبنی بر ضروری و به‌صرفه نبودنِ تحلیل عمیقِ قطعاتِ کوچکی از متن که حتی در ظاهر نیز اهمیتی ندارند، می‌تواند با دو استدلالِ متفاوت پاسخ داده شود.

اولین استدلال مرتبط است با اهمیتی که متن می‌یابد در خلالِ اصلِ جدی گرفتنِ معنایِ ظاهری و لفظی به مثابهٔ روشی برای ایجادِ یک پایگاهِ داده برای تفاسیری که به طورِ بیناسوژگانی فهم‌پذیر باشند. تفسیرگری که قطعاتِ متنی مشخصی را به دلیل بی‌اهمیتیِ ظاهری نادیده می‌گیرد، پایگاهِ داده‌اش را مخدوش می‌کند. در مقابل، وقتی همهٔ بخش‌های یک متن در تفسیر دخیل باشند، تفسیرگر فرصتِ کمی برای تغییر معنایِ متن به وسیلهٔ فراقنیِ باورهای پیشاپیش شکل‌گرفته‌اش دربارهٔ یک مورد دارد. بنابراین مانندٔ دیگر اصولِ پیش‌تر توضیح داده‌شده، اصلِ گستردگی درصدد است مطمئن شود که تفاسیر ریشه در خودِ متن دارند و نه در برداشت‌های سوژکتیو از یک مورد. این اصل به لحاظِ پراگماتیکی بی‌اعتنایی به کلمات و حتی عناصرِ پیرا-زبانی را قدغن می‌کند، اما تحلیلِ صبورانهٔ تمامِ عناصرِ یک متن نیز وقتِ زیادی می‌گیرد. بنا به تجربه، با عجله گذر کردن از بخش‌هایی از متن که به نظر بی‌اهمیت می‌آیند می‌تواند هزینهٔ سنگینی داشته باشد چرا که این بخش‌ها می‌توانند معنایِ یک سکانسِ متنی را به طورِ چشمگیری تغییر دهند.

این ما را می‌رساند به دومین استدلالی که اصلِ گستردگی را توجیه می‌کند. در

گفت‌وگوهای روزمره بایستی به مهم‌ترین اطلاعاتی که فرد در گفتار عرضه می‌کند توجه ویژه داشت، حال آن‌که تفسیری که متوجه ساختار معنای پنهان است باید خود را از قید این باور روزمره رها کند. تمرکز بر عناصر ظاهراً بی‌اهمیت متن یعنی تحلیل عناصر معناداری که تحت کنترل آگاهانه گوینده نیست. یک گوینده معمولاً، به جز در مورد لغزش فریادی، کاملاً از گزاره اصلی‌ای که می‌خواهد در قالب گفتار بگوید آگاه است. در مقابل برای گوینده اشراف بر دلالت‌های ضمنی معنادار بخش‌های حاشیه‌ای‌تر اظهاراتش ممکن نیست. در نتیجه سطح پنهانی معنا غالباً در بخش‌هایی از متن که توجه کمتری در گفت‌وگوهای روزانه را جلب کرده، آسان‌تر کشف می‌شود. هرمنوتیک عینی مدعی است که تمام عناصر متن ارزش تحلیل دارند، بنابراین به طور نظام‌مندی سطح معنای پنهانی یک متن را برجسته می‌کند.

محدودیت‌ها

همان‌طور که دیدیم، هرمنوتیک عینی روشی ممتاز و مشخص در تفسیر متن است.^{۱۷} این روش در اصل می‌تواند برای هر جستاری که بر ثبت هم‌کنشی‌ها به مثابه یک پایگاه داده متمرکز است، کاربرد داشته باشد. و از آن‌جا که تقریباً در تمام پژوهش‌های کیفی از هم‌کنشی‌های ثبت‌شده به مثابه داده استفاده می‌شود، پتانسیل بالایی در ترکیب‌های روشی‌ای وجود دارد که در آن هرمنوتیک عینی می‌تواند به مثابه ابزاری تکمیلی در پژوهش استفاده شود.

هرمنوتیک عینی، به عنوان روشی که در تفسیر متن تخصص دارد، روشی برای کار میدانی و جمع‌آوری داده نیست. هر پروژه پژوهشی جدیدی بایستی استراتژی خودش برای دستیابی به میدان و داده را پیدا کند. هرمنوتیک عینی قواعدی روشی برای سازماندهی کار میدانی و جمع‌آوری داده به همکاران بی‌تجربه ارائه نمی‌کند. فقدان قواعد و تکنیک‌های سازماندهی پژوهش به دلیل مفهوم فرآیند آزاد و غیراستاندارد پژوهش است، که باید در هر مسئله پژوهشی‌ای از نو تنظیم شود.^{۱۸} حتی پرسش‌های ساده‌ای مثل «چند مورد باید بررسی کنم؟»، «چند سکانس باید بررسی شود؟»، و الخ، نمی‌تواند به صورت کلی پاسخ داده شود. از نقطه نظر یک پژوهشگر بی‌تجربه که

17- See more generally Willig, Carla. 2014. Interpretation and Analysis. In *The Sage Handbook of Qualitative Data Analysis*, ed. Uwe Flick, 136-150. London: Sage Publications Ltd.

۱۸- طبق گفته اُورمن، عمل تفسیر یک «هنر» است (Kunstlehre – Reichertz, 2004).

در حال برنامه‌ریزی پروژه‌ای پژوهشی است، این فقدان، البته، به عنوان نقص قلمداد خواهد شد. به این ترتیب پژوهشگر به مشورت با پژوهشگران کارآموده‌تر نیاز خواهد داشت، به جست‌وجو برای همکاری با یک گروه پژوهشی، یا کسب آگاهی به واسطه خواندن مطالعات تجربی‌ای که به علاقه پژوهشی او نزدیک باشد.

محدودیت دیگر مربوط به تمایل شدید به تحلیل زبانی است. هیچ شکی وجود ندارد که اُرمَن مدعی امکانی بنیادین برای تحلیل هر نوع کنش ثبت شده است: نقش، عکس، ویدئو، و غیره. زبان فقط یک گونه بازنمایی در میان دیگران است، چه آن‌که ساختارهای معنایی نمودشان را در تمام فرم‌های نمادین بازنمایی پیدا می‌کنند. این فرض به طور ضمنی به این معناست که هیچ بافتار پژوهشی‌ای در حوزه بازسازی معنا وجود ندارد که داده‌های برون‌زبانی را ضروری سازد. بازسازی ساختار مورد تنها در صورت محدود کردن آن به مفصل‌بندی زبان شناختی‌اش ممکن است. با این حال در صورت پذیرش این موضع روش‌شناختی، باز هم می‌توانیم ادعا کنیم تحلیل داده‌های برون‌زبانی هرچند اندک مفید است. اگرچه بسیاری از پژوهشگران به شیوه هرمنوتیک عینی چنان داده‌هایی (مخصوصاً عکس و نقش را) را تحلیل کرده‌اند، با این حال هنوز دستورالعمل و راهنمای کار روشنی برای «چگونه انجام دادن‌اش» وجود ندارد. اصول تفسیری‌ای که در این مقاله بیان شد را نمی‌توان در تحلیل برون‌زبانی به کار برد. این امر، مطلوبی مهم است که مستلزم بسط و گسترش روشی بیشتری است. کاربرد هرمنوتیک عینی به ویژه در تحلیل ویدئو نیازمند بسط روش‌شناختی است چون اخیراً پروتکل‌های ویدئویی نقشی حیاتی در کشف حوزه‌ها و رویکردهای جدید در پژوهش کیفی بازی می‌کنند.

در انتها مایلیم بر ویژگی خاص بصیرت‌هایی که هرمنوتیک عینی تولید می‌کند، تأکید کنیم. اشاره کردیم که هرمنوتیک عینی علاقه‌ای به توصیف واقعیت اجتماعی ندارد. باید در نظر داشت پژوهش‌هایی که هدفشان جمع‌آوری فاکت‌های اجتماعی یا ساخت توصیف‌هایی درونی از بافتارهای اجتماعی است، نمی‌توانند از هرمنوتیک عینی سودی ببرند. این روش به گردآوری محض اطلاعات پیرامون واقعیت اجتماعی اهمیتی نمی‌دهد.

هرمنوتیک عینی محدود به ابژه‌ها یا مباحث پژوهشی خاصی نیست. این روش می‌تواند برای هر نوع صورت‌بندی جهان اجتماعی به کار بسته شود. هرمنوتیک عینی همچنین به معنای دقیق با جامعه‌شناسی گره نخورده است، و می‌تواند در زمینه‌های پژوهشی تاریخی، روان‌شناختی، آموزشی (و غیره) نیز به کار بسته شود.

محدودیت این روش ربطی به ابژه ندارد، بلکه در پرسش‌هایی است که این روش برمی‌نهد، در پاسخ‌هایی که می‌تواند بدهد و در برساخت‌های نظری‌ای که می‌تواند با تحلیل تجربی استنتاج شود. چنان که پیش‌تر اشاره شد، کارآمدی و منفعت ویژه هرمنوتیک عینی در بازسازی تنش‌ها و تناقض‌های معنای آشکار و پنهان نهفته است. این امر ممکن است به عنوان محدودیت این روش هرمنوتیکی دیده شود. اگر، برای مثال، ما به مباحثی که خانواده‌ها درباره آن صحبت می‌کنند علاقه داشته باشیم و اگر ما فقط قصد یادداشت‌برداری از این موضوعات و جمع‌آوری آن‌ها را داشته باشیم، و یا اگر فقط به مضامین اخلاقی حرفه‌ای علاقه داشته باشیم، مشخصاً هرمنوتیک عینی روشی اشتباه است. فقط در صورتی که به ابعاد پنهان هم‌کنشی‌های خانوادگی علاقمند باشیم، یا در صورتی که به انگیزه‌های ناخودآگاه در کار حرفه‌ای و اخلاقیات خاموش‌اش علاقه داشته باشیم، هرمنوتیک عینی یک روش تجربی مناسب است.

سپاسگزاری

نویسنده سپاسگزار است از Uwe Flick، و Florian Grawan، و Kai-Olaf Maiwald، و Thomas Wenzl، و از دو خواننده ناشناس بابت نظرشان. [مترجمان نیز سپاسگزار محمدرضا نیکفر هستند بابت نظرات و راهنمایی‌هایش.]

FURTHER READING

- Maiwald, Kai-Olaf (2005) 'Competence and praxis: sequential analysis in German sociology' [46 paragraphs], Forum Qualitative Sozialforschung/Forum: Qualitative Social Research [Online Journal], 6 (3), Art. 31. Available at: www.qualitative-research.net/fqs-texte/3-05/05-3-31-e.htm (accessed 7 May 2013)
- Reichertz, Jo (2004) 'Objective hermeneutics and hermeneutic sociology of knowledge', in Uwe Flick et al. (eds), A Companion to Qualitative Research. London: Sage. pp. 290-95
- Wernet, Andreas (2009) Einführung in die Interpretationstechnik der Objektiven Hermeneutik, 3rd edition. Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften

REFERENCES

- Baumann, Zygmunt (1978) *Hermeneutics and Social Science: Approaches to Understanding*. London: Hutchinson
- Bourdieu, Pierre (1984 [1979]) *Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste*. London: Routledge & Kegan Paul
- Creswell, John W. (2007) *Qualitative Inquiry & Research Design: Choosing Among Five Approaches*, 2nd edition. Thousand Oaks, CA: Sage
- Flick, Uwe (2006) *An Introduction to Qualitative Research*, 3rd Edition. London: Sage
- Freeman, Melissa (2008) 'Hermeneutic traditions', in Lisa Given (ed.), *The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods*. Los Angeles: Sage. pp. 385-8
- Freud, Sigmund (2001a [1900]) 'The interpretation of dreams (first part)', in Sigmund Freud, *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, vol. 4. London: Vintage
- Freud, Sigmund (2001b [1900-1]) 'The interpretation of dreams (Second Part)', in Sigmund Freud, *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, vol. 5. London: Vintage
- Freud, Sigmund (2001c [1915-16]) 'Introductory lectures on psycho-analysis (Parts 1 and 2)', in Sigmund Freud, *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*, vol. 15. London: Vintage
- Gadamer, Hans-Georg (2011 [1960]) *Truth and Method*, 2nd rev. edition. London: Continuum
- Gerhardt, Uta (1988) 'Qualitative sociology in the Federal Republic of Germany', *Qualitative Sociology*, 11: 29-43
- Goffman, Erving (1959) *The Presentation of Self in Everyday Life*. New York: Doubleday
- Grondin, Jean (1994) *Introduction to Philosophical Hermeneutics*. New Haven, CT: Yale University Press (originally published in German in 1991)
- Maiwald, Kai-Olaf (2005) 'Competence and praxis: Sequential analysis in German sociology' [46 paragraphs]. *Forum Qualitative Sozialforschung/Forum: Qualitative Social Research [Online Journal]*, 6 (3), Art. 31. Available at: www.qualitative-research.net/fqs-texte/3-05/05-3-31-e.htm (accessed 7 May 2013)
- Merton, Robert K. (1968) *Social Theory and Social Structure*, enlarged edition. New York: Free Press.
- Oevermann, Ulrich (1986) 'Kontroversen über sinnverste-hende Soziologie. Einige wiederkehrende Probleme und Mißverständnisse in der

Rezeption der "objektiven Hermeneutik", in Stefan Aufenanger and Michael Lensen (eds), *Handlung und Sinnstruktur: Bedeutung und Anwendung der objektiven Hermeneutik*. München: Kindt-Verlag. pp. 19–83

- Oevermann, Ulrich (with Tilman Allert, Elisabeth Konau and Jürgen Krambeck) (1987) 'Structures of meaning and objective hermeneutics', in Meja Volker et al. (eds), *Modern German Sociology, European Perspectives*. New York: Columbia University Press. pp. 436–47
- Oevermann, Ulrich (1991) 'Genetischer Strukturalismus und das sozialwissenschaftliche Problem der Erklärung der Entstehung des Neuen', in Stefan Müller-Doohm (ed.), *Jenseits der Utopie: Theoriekritik der Gegenwart*. Frankfurt/M.: Suhrkamp. pp. 267–336
- Oevermann, Ulrich, Allert, Tilman, Konau, Elisabeth and Krambeck, Jürgen (1979) 'Die Methodologie einer "objektiven Hermeneutik" und ihre allgemeine forschungslogische Bedeutung in den Sozialwissenschaften', in Hans-Georg Soeffner (ed.), *Interpretative Verfahren in den Sozial- und Textwissenschaften*. Stuttgart: Metzler-Verlag. pp. 352–434
- Parsons, Talcott (1964) 'The incest taboo in relation to social structure and the socialization of the child', in Talcott Parsons, *Social Structure and Personality*. Glencoe, IL: Free Press. pp. 57–77 (originally published in *The British Journal of Sociology* in 1954)
- Ragin, Charles C. and Becker, Howard S. (eds) (1992) *What is a Case? Exploring the Foundations of Social Inquiry*. Cambridge: Cambridge University Press
- Reichertz, Jo (2004) 'Objective hermeneutics and hermeneutic sociology of knowledge', in Uwe Flick et al. (eds), *A Companion to Qualitative Research*. London: Sage. pp. 290–5
- Ricoeur, Paul (2004 [1969]) 'Existence and hermeneutics', in Paul Ricoeur, *The Conflict of Interpretations: Essays in Hermeneutics*. London: Continuum. pp. 3–26
- Schutz, Alfred (1971) 'Common-sense and scientific interpretation of human action', in Alfred Schutz, *Collected Papers I: The Problem of Social Reality*. The Hague: Nijhoff. pp. 1–47
- Silverman, David (2005) *Doing Qualitative Research*, 2nd edition. London: Sage
- Smith, Jonathan A. (2007) 'Hermeneutics, human sciences and health: Linking theory and practice', *International Journal of Qualitative Studies on Health and Well-being*, 2: 3–11
- Soeffner, Hans-Georg (2004) 'Social scientific hermeneutics', in Uwe Flick et al. (eds), *A Companion to Qualitative Research*. London: Sage. pp. 95–100

- Stierlin, Helm (1977) *Psychoanalysis and Family Therapy: Selected Papers*. New York: Aronson
- Willis, Jerry W. (2007) *Foundations of Qualitative Research: Interpretative and Critical Approaches*. Thousand Oaks, CA: Sage